

A Critical Review of *The Sociology of Knowledge of Karl Mannheim*

Farhang Ershad*

Abstract

This paper is a critical review of the book, *The Sociology of Knowledge of Karl Mannheim*, written by M. Ashtiani. The main aim of this attempt is to acquire a more acute understanding of the subject matter of sociology of knowledge and to emphasize the importance of this branch of general sociology in Iran. The specific goal of the paper is trying to have a critical review of Ashtiani's work to get help to achieve the main aim of this study. The present book includes five chapters: the first two chapters are specified to the scientific biography of Karl Mannheim and his life condition in Hungary, Germany and Britain. In the third chapter, the sphere of sociology of knowledge in view of Mannheim is described; and the two last chapters are about the main concepts and categories of Mannheim's sociology of knowledge, and finally, the critiques of Ashtiani to the main element of sociology of knowledge of Karl Mannheim.

Keywords: Cognition; Knowledge; Social Roots of Thought; The Unattached Intelligentsia

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* Professor of Sociology, Shahid Chamran University of Ahvaz, Iran, ershadaf@gmail.com

Date received: 2020-08-05, Date of acceptance: 2021-01-30

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بررسی و ارزیابی کتاب جامعه‌شناسی شناخت کارل مانهایم

فرهنگ ارشاد*

چکیده

موضوع این مقاله بررسی و ارزیابی نقاط قوت و ضعف کتابی است که مشخصات آن در سطور بالا ذکر شده است. هدف کلی نویسنده مقاله حاضر، فهم بیشتر و دقیق‌تر قلمرو موضوعی جامعه‌شناسی شناخت (یا با عنوان مناسب‌تر جامعه‌شناسی معرفت یا دانش) و تأکید بر اهمیت این شاخه جامعه‌شناسی است. و هدف ویژه بررسی و ارزیابی اثر تالیفی استاد منوچهر آشتیانی^(۱)، این است که بدانیم کتاب حاضر تا چه اندازه ما را در جهت رسیدن به هدف کلی کمک می‌کند. نویسنده کتاب، کوشش دارد تا طرح مانهایم از این شاخه جامعه‌شناسی را با نگاه انتقادی شرح دهد. آشتیانی پس از شرح زندگی علمی مانهایم در مجارستان، آلمان و انگلستان و تأثیر فضای علمی این سه کشور بر رویکرد او در جامعه‌شناسی معرفت، سپهر جامعه‌شناسی شناخت (یا معرفت) مانهایم را تشریح نموده و سپس مفاهیم و مقولات اصلی جامعه‌شناسی شناخت او را به‌طور خلاصه و اما برجسته نشان داده و سرانجام به نقد عناصر اصلی دیدگاه مانهایم در این شاخه جامعه‌شناسی پرداخته است.

کلیدواژه‌ها: شناخت، دانش، خاستگاه اجتماعی اندیشه، پیوند وجودی فکر، قشر روشنفکر مهترز.

۱. مقدمه

کتاب جامعه‌شناسی شناخت، تالیف دکتر منوچهر آشتیانی از جمله منابع مهم در مطالعات اجتماعی و به‌ویژه در جامعه‌شناسی معرفت است. نکته قابل ذکر این که در حوزه جامعه‌-

* استاد گروه جامعه‌شناسی و عضو هیئت علمی دانشگاه شهید چمران اهواز، ایران، ershadaf@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۵/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۱۱

شناسی شناخت (یا همان جامعه‌شناسی معرفت یا دانش^(۲))، ما منابع فراوانی به‌زبان فارسی در اختیار نداریم^(۳). اما، کتاب حاضر را که در این‌جا مطالعه می‌شود از آثار سودمند، مهم و پرمطلب است و یک اثر مرجع در این موضوع خاص به‌شمار می‌آید.

هدف ویژه در تهیه مقاله حاضر، بررسی و ارزیابی این تالیف مهم اشتیانی است که مشخصات آن در پیشانی نوشتار حاضر آمده است. هدف کلی در این مقاله، بازاندیشی در باره اهمیت و قلمرو جامعه‌شناسی دانش به‌عنوان یکی از شاخه‌های مهم جامعه‌شناسی است. یادآوری کنیم که بازخوانی منابع معدود در حوزه جامعه‌شناسی دانش، نه فقط برای گسترش اطلاعات خواننده پژوهشگر در این رشته مفید است بلکه مطالعه و ژرف‌کاوی در این قلمرو برای گسترش اطلاعات در این شاخه و دیگر شاخه‌های جامعه‌شناسی، مثلاً در جامعه‌شناسی تاریخی، جامعه‌شناسی هنر و از جمله در جامعه‌شناسی ادبیات و همچنین فلسفه اجتماعی لازم است. امید است این نوشتار بتواند اهمیت بازاندیشی در این اثر و همچنین در حوزه جامعه‌شناسی معرفت را برای دانش‌پژوهان جامعه‌شناسی و به‌طور کلی علوم اجتماعی، به‌روشنی و بسنده نشان دهد. اشاره می‌شود که برای تهیه این مقاله، افزون بر کتاب مورد بررسی که در واقع منبع اصلی ماست، از چند منبع دیگر نیز استفاده شده. در این نوشتار منبعی که به نام «آشتیانی» و گاهی با اندکی تفاوت، ماخذ داده می‌شود تنها تالیف استاد آشتیانی است که در این مطالعه مرجع اصلی نویسنده بوده و مشخصات آن در سطور آغازین این نوشتار و در فهرست نهایی مقاله ذکر شده است.

۲. آشنایی با نویسنده کتاب

استاد منوچهر آشتیانی در سال ۱۳۰۹ در تهران زاده شد. او از یک سو با خانواده روحانی میرزا حسن آشتیانی (از یاران آیت‌اله میرزای شیرازی) و از سوی دیگر با خانواده اسفندیاری پیوند خویشی دارد (منوچهر آشتیانی، خواهرزاده علی اسفندیاری - نیما یوشیج - است). آشتیانی تحصیلات آموزشی خود را تا درجه کارشناسی (لیسانس) در فلسفه و علوم تربیتی از دانشسرای عالی تهران (دانشگاه خوارزمی فعلی) سپری کرد. وی چون با درجه ممتاز فارغ‌التحصیل شده بود برای ادامه تحصیل به فرانسه اعزام شد و پس از چند ماه اقامت در آن کشور، به آلمان رفت و سرانجام در سال ۱۹۷۱ میلادی (۱۳۵۰ هجری) از دانشگاه هایدلبرگ، پایان‌نامه دکتری خود را زیر نظر پرفسور کارل لویت (Karl Löwithci) به پایان رساند. او در دوران تحصیل، شاگرد هایدگر و گادامر نیز بود. البته کارل لویت، خود

از شاگردان قبلی هایدگر و در عین حال منتقد او بود. قابل توجه این که آشتیانی در همان دانشگاهی درس خواند و درجه دکتری خود را گرفت که کارل مانهایم، پیش از او این دوره را گذرانده و چند سالی هم در آنجا تدریس کرده بود.

آشتیانی پس از بازگشت به ایران، در دانشگاه‌های مختلف تهران، به صورت استخدای یا حق‌التدریسی به کار آموزش مشغول بود. او در این مدت، علاوه بر کتاب جامعه‌شناسی شناخت کارل مانهایم، چند کتاب دیگر در زمینه جامعه‌شناسی معرفت یا شناخت، تالیف و تدوین نموده که تقریباً همه آنها به وسیله نشر قطره منتشر شده است. کتاب‌های کارل مارکس و جامعه‌شناسی شناخت (۱۳۹۶)، ماکس وبر و جامعه‌شناسی شناخت (۱۳۸۳) و جامعه‌شناسی شناخت ماکس شئلر (۱۳۸۳) از این جمله‌اند.

برای مانهایم، چگونگی اندیشیدن انسان و به‌ویژه روشن‌فکران (کارگزاران اصلی اندیشه‌ورزی در جامعه) و زمینه اجتماعی - تاریخی که اندیشیدن در آن ظرف زمانی - مکانی صورت می‌گیرد محور اساسی شکل‌گیری جامعه‌شناسی شناخت است. آشتیانی در کتاب مورد بررسی، بارها از پیوند وجودی میان اندیشه، عمل و موقعیت اجتماعی انسان اندیشنده، به‌منزله بستر تحلیل در جامعه‌شناسی معرفت یاد می‌کند. به نظر او، اندیشه و دانش، محصول مجرد بین‌شناسنده و شناختنی (سوژه و اُبژه) نیست، بلکه هرگونه شناختی در فضای اجتماعی معین، تولد و تکوین می‌یابد و از این رو پیوسته و وابسته به علاقمندی معینی است (آشتیانی، ۱۳۹۶: ۴۳۶).

۳. نگاهی فشرده بر کتاب جامعه‌شناسی شناخت کارل مانهایم

کتاب تالیفی آشتیانی، ساختاری نسبتاً منسجم دارد. شاهد مهم بر انسجام اثر، عنوان فصول پنجگانه آن است. پیش از این که به عنوان‌های این پنج فصل اشاره شود لازم به یادآوری است که نویسنده، پیش‌گفتاری با عنوان فرعی "درآمدی بر جامعه‌شناسی شناخت کارل مانهایم" در آغاز کتاب و پیش از فصل نخست آورده که خواندنی و شایان اهمیت است. در پایان کتاب و پس از فصل پنجم، نیز دو ضمیمه به‌عنوان "مآخذ و مستندات" در این اثر گنجانده شده که بخش اول آن، تذکرات، ملاحظات و مستندات نام دارد و ۳۰ صفحه از این مجموعه را دربر گرفته که بی‌تردید تکمله‌ای سودمند و ضروری است. و بخش دوم ضمیمه، در ۱۲ صفحه تنظیم شده که شامل آثار مستقیم (دست اول) مانهایم و نیز آثار عمده "درباره مانهایم" (دست دوم) است. یادآوری می‌شود که این ۱۲ صفحه از منبعی دیگر

تصویربرداری شده و در این اثر آمده و ظاهراً هیچ جای این کتاب ذکر نشده که از کدام اثر آشتیانی به این جا منتقل شده است. ممکن است کتاب حاضر، نسخه بازخوانی شده و ویراسته پایان‌نامه دکتری استاد آشتیانی باشد و منابع مذکور هم متعلق به آن پایان‌نامه است. در هر صورت، خواه این گمانه‌زنی درست باشد یا نباشد، چیزی از اهمیت این اثر کلاسیک و مرجع نمی‌کاهد. اینک نخست فهرست فصول کتاب را معرفی نموده و سپس به تلخیص آن‌ها می‌پردازیم:

فصل اول: شرح زندگی کارل مانهایم؛

فصل دوم: اندیشه‌های پیرامون جامعه‌شناسی شناخت نزد مانهایم در آیینة مجموعه آثار گوناگون او؛

فصل سوم: سپهر خاص جامعه‌شناسی شناخت کارل مانهایم؛

فصل چهارم: پیرامون برخی از مفاهیم، مقولات و اصول اساسی جامعه‌شناسی شناخت مانهایم؛

فصل پنجم: گفتار پایانی.

فصل نخست، شرح زندگی کارل مانهایم نام‌گذاری شده و عنوان فرعی آن (شکل‌گیری زندگی و افکار مانهایم در عصر تاریخی او) گویای مسیری است که این فصل ۷۰ صفحه‌ای از آن مسیر می‌گذرد. در این جا نویسنده مقاله حاضر با استفاده از فصل نخست کتاب و با ارجاع به منابعی دیگر، شرح کوتاه و فشرده‌ای از سرگذشت علمی مانهایم را ارائه می‌نماید.

کارل مانهایم در مارس ۱۸۹۳ در بوداپست از پدری مجاری و مادری آلمانی زاده شد. خانواده وی به طبقه متوسط جامعه بوداپست تعلق داشت که هرچند ثروت قابل توجهی نداشتند ولی از زندگی آبرومندانه و فرهنگی نسبتاً پیش‌رفته‌ای برخوردار بودند. مانهایم دوره‌های دبستان و دبیرستان و تحصیلات دانشگاهی خود را تا سطح کارشناسی فلسفه در بوداپست سپری کرد. جامعه مجارستان ترکیبی از مجارها و اتریشی‌ها بود و طبقه متوسط نسبتاً مرفه و با فرهنگ آن شامل گروه بزرگی از یهودیان می‌شد که بخش عمده آن از محافظه‌کارانی بودند که به تغییرات اجتماعی چندان تمایلی نداشتند. ولی در سال‌های پایانی سده نوزدهم، امواج تحولات اجتماعی و فرهنگی شگرف و جریان‌های فکری و سیاسی نو در جامعه مجار به‌ویژه در بوداپست بالا گرفت. همراه با این جنبش فکری، قشر کوچکی از جوانان روشن‌فکر و نوگرایی که به علوم اجتماعی رادیکال علاقمند بودند و مانهایم نیز به-

این گروه فرهیخته و مترقی یهودی تعلق داشت در انجمنی به نام "علوم اجتماعی" گرد آمدند که مجله‌ای با عنوان "قرن بیستم" نیز منتشر می‌کردند (آشتیانی، ۱۳۹۶: ۱۹؛ کوزر، ۱۳۶۸: ۵۸۰). سرشناس‌ترین شخصیت این گروه در آن زمان گئورگ لوکاچ بود که مانهایم به شدت تحت تاثیر افکار او قرار داشت.

در اکتبر ۱۹۱۸ و همزمان با پایان جنگ جهانی اول و تحت تاثیر انقلاب روسیه، انقلاب سوسیالیستی (شورایی) در مجارستان به وقوع پیوست و مانهایم نیز به پیروی از لوکاچ، از حکومت انقلابی مجارستان پشتیبانی می‌کرد. این جنبش انقلابی چندی ناپیید و عمر کوتاه آن در سال ۱۹۱۹ به سر آمد و به دنبال آن مانهایم (و همچنین لوکاچ) ناگزیر به مهاجرت از بوداپست و مجارستان شدند. مانهایم به آلمان و لوکاچ به وین (اتریش) پناهنده شدند. مانهایم همچون لوکاچ تحت تاثیر کانت، مارکس و ماکس وبر بود. او در اثر همنشینی با آلفرد وبر و ماکس شلر، با آن‌ها هم‌فکری داشت. وی همچنین در سفری که سال‌های ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۴ به آلمان کرد با زیمل از نزدیک آشنا شد (کنلر و میجا، ۲۰۰۱: ۱۰۱). آشنایی با این جامعه‌شناسان، کم‌کم او را از فلسفه دور کرد و به جامعه‌شناسی علاقمند شد. سپس به دلایل گوناگون و از جمله تأمل در باره نقش روشن‌فکران، به جامعه‌شناسی معرفت‌گرایش پیدا کرد. مانهایم در آلمان نیز با جرگه روشن‌فکری رابطه نزدیک داشت. او در دانشگاه هایدلبرگ، نخست به تحصیل در دوره دکتری مشغول شد و پس از اتمام تحصیلات، در همان دانشگاه و سپس در دانشگاه‌های فرایبورگ و سرانجام در فرانکفورت به تدریس اشتغال ورزید. نام‌برده در آلمان بیشتر به کارهای علمی مشغول بود و فعالیت سیاسی چشم‌گیری نداشت. اندیشه‌ورزی و فعالیت دانشگاهی، او را به طراحی سپهر جامعه‌شناسی شناخت علاقمند نمود. (آشتیانی، ۱۳۹۶: ۳۲-۳۶).

آشتیانی در این فصل مانهایم را به عنوان شاخص‌ترین (یا حد اقل یکی از شاخص‌ترین) متفکران جامعه‌شناسی شناخت معرفی می‌نماید. او توضیح می‌دهد که مانهایم، عمر نسبتاً کوتاه خود را (که در ۵۴ سالگی درگذشت) در سه کشور مجارستان (۲۶ سال)، آلمان (۱۴ سال) و انگلستان (۱۴ سال) سپری کرد و تاثیر هر کدام از این سه مرحله بر اندیشه مانهایم، به ویژه از جهت توسعه تفکر جامعه‌شناسی دانش، متفاوت بوده است. مانهایم، پس از ترک آلمان و ورود به انگلستان و تحت تاثیر فضای آکادمیک و نحله جامعه‌شناسی انگلیس، از جامعه‌شناسی معرفت فاصله گرفت، یا به عبارتی روشن‌تر، نوعی افول در جامعه‌شناسی شناخت مانهایم پدید آمد و حتا سبک بیانی او تغییر کرد. با این همه، آشتیانی در استنتاجی

کلی می‌نویسد، در مجموع باید زندگانی مانهایم را حیاتی سراسر آمیخته به فعالیت‌های علمی جامعه‌شناسانه تلقی کرد و بی‌هیچ شکی زندگانی او چه در بخش فاشیسم‌زده [آلمان] و چه در قسمت دموکراتیک اروپا [انگلیس] تماماً وقف اعتلاء بخشیدن به جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسی شناخت (دانش) در مقیاسات اروپایی و جهانی گردید (آشتیانی، ۱۳۶۹: ۸۳-۸۶).

در فصل دوم، در معرفی اندیشه‌های مانهایم پیرامون مبحث جامعه‌شناسی دانش، آشتیانی موارد زیر را تشریح نموده و سپس برخی از آن‌ها را به نقد می‌کشد. شرح موارد مزبور و نقد آن‌ها، بیکره اصلی این فصل ۱۱۰ صفحه‌ای کتاب را تشکیل می‌دهد. هر یک از این موضوعات یا اندیشه‌ها، از آثار مهم مانهایم استخراج شده‌اند به طوری که هر موضوع، محور بحث یک اثر او می‌باشد. فهرست این موضوع‌ها عبارتند از: (۱) روح و فرهنگ؛ (۲) نظریه لوکاچ؛ (۳) تفسیر جهان‌بینی؛ (۴) پیش‌نظریه‌ای؛ (۵) ساختار نظریه معرفت؛ (۶) تاریخ-گرایی؛ (۷) جامعه‌شناسی شناخت؛ (۸) مسئله تفسیر؛ (۹) کنسرواتیسیم؛ (۱۰) پرسپکتیویسم و جامعه‌شناسی شناخت؛ (۱۱) رقابت در امور عقلانی؛ (۱۲) جامعه‌شناسی آلمان؛ (۱۳) کوشش اقتصادی.

از آن‌جا که ترتیب موضوعات بالا عموماً منطبق با تاریخ انتشار اثر مربوط به آن‌هاست، می‌توان ترتیب آن‌ها را نمایشی از سیر تکاملی اندیشه مانهایم به سوی شکل‌گیری و توسعه جامعه‌شناسی دانش به‌شمار آورد. چنان‌که تا پیش از انتشار رساله مربوط به «تاریخ‌گرایی»^(۴) «(موضوع شماره ۶) ذهن او متمرکز بر توسعه ساختار نظریه معرفت یا شناخت است و پس از تقویت اندیشه تاریخ‌گرایی، اندیشیدن در باره «جامعه» نسبت به «شناخت» در ارجحیت قرار می‌گیرد و مبنای شکل‌گیری جامعه‌شناسی معرفت از سوی اوست (آشتیانی، ۱۳۹۶: ۱۰۹).

به عقیده مانهایم، ما در هر دوره‌ای از تاریخ اجتماعات بشری، با فرایندهای مادی و معنوی روبه‌رو هستیم که بررسی آن‌ها نشان می‌دهد پرورش افکار و ایده‌ها، الزاماً با تفحص در «تحلیل ساختار تاریخی و ساختار اجتماعی» صورت می‌گیرد و تکمیل می‌شود. این نکته زیربنای رویکرد جامعه‌شناسی دانش مانهایم است. به نظر مانهایم «مفهوم‌مند بودن مجموعه فرایندهای اجتماعی و تاریخی زندگی آدمی» اصل مهمی در جامعه‌شناسی دانش است که از آن مفروضه مهم وجود «خاستگاه‌های فکری» نیز نشات می‌گیرد (آشتیانی، ۱۳۶۹: ۱۲۵). علاوه بر «پیوند خاستگاهی» فکر و دانش، مانهایم مقوله دیگری با عنوان

«چشم‌انداز‌گرایی» (پرسپکتیویسم) را مطرح می‌کند که این هردو ناشی از تاریخ‌گرایی رویکرد مانهایم است (همان: ۱۱۱). در این جا اشاره می‌شود که به‌نظر مانهایم در جامعه‌شناسی دانش با کلیت هستی انسان سروکار داریم یعنی برای مانهایم، تحلیل در بستر جامعه‌شناسی دانش، عین تحلیل در جامعه‌شناسی به‌طور کلی است (همان: ۱۲۷).

وظیفه جامعه‌شناسی دانش، در تحلیل مانهایم، معین و مشخص کردن جریان کارکردداری (functionality) هرگونه تفکر وابسته به وجود اجتماعی در مراحل و پله‌های مختلف هستی است (همان: ۱۲۸). آشتیانی اشاره می‌کند که درک واقعیت عینی، تنها در صورت آزادی کامل خرد و دانش انسان ممکن است (همان: ۱۳۸). درون‌مایه جامعه‌شناسی معرفت، نشان دادن رابطه بین «فرایندهای اجتماعی» از یک سو، و «دانش» یا آگاهی یافتن از سوی دیگر است که اولی‌ها، جریان دوم را رهبری می‌کنند (همان: ۱۴۷)؛ و این تاثیر اندیشه مارکس بر مانهایم است که وجود اجتماعی، آگاهی اجتماعی را تعیین می‌کند.

در پایان این فصل، آشتیانی نقدهایی نیز بر برخی محورهای فکری مانهایم ارائه داده است. او با همه کرنش و احترامی که گاه‌گاه در درازنای بحث‌های خود نسبت به او ابراز داشته و حتا از مانهایم با عنوان «جامعه‌شناس بزرگ ما» یاد می‌کند، بازهم در نقد بر رویکرد کلی این اندیشمند در ارتباط با رویکرد جامعه‌شناسی دانش او کوتاهی ننموده است. برای نمونه:

در «جامعه‌شناسی شناخت» مانهایم - با وجود توجه او به تکوین سنتز نهایی تلفیق‌کننده و آرام‌بخش! - با کمال تعجب تاریخ بشریت به تبعیت از «باز بودن تقدیر و تاویل وجود» (هایدگر) رها و بی‌پناه می‌شود و جامعه و تاریخ، گاه مبدل به کاروان‌سرای عجیب صوفیانه‌ای می‌گردد که «هر که خواهد گویا و هر که خواهد گو برو / گیرودار و حاجب دربان در این درگاه نیست». هم دکارت و بیکن و کانت و مارکس می‌توانند بیابند و هم نیچه و هیتلر و امثال این‌ها. بدین ترتیب، سرانجام، معرفت‌شناسی‌ای در جامعه‌شناسی شناخت حاکم می‌شود که خالی از تفکر انتقادی است و حتا از خود نمی‌پرسد که چه چیز را و چرا آن چیز را می‌خواهد بشناسد؟! (آشتیانی، ۱۳۶۹: ۱۹۳).

در فصل سوم، آشتیانی می‌کوشد تا محورهای فکری و مفاهیم اصلی جامعه‌شناسی دانش را توضیح دهد. نویسنده کتاب برای این کار، نخست بنیان‌های فکری شکل‌گیری جامعه‌شناسی دانش را مطرح نموده و بلافاصله برای تکمیل بحث خود، مفاهیم مورد نظر

مانهایم را به پیش می‌کشد. این بنیان‌های فکری از سوی آشتیانی را می‌توان در هفت مورد به صورت زیر تلخیص کرد:

(۱) جامعه‌شناسی دانش مانهایم با نقد ایدئولوژی و جدا کردن موضوع آن از نظریه‌های فلسفه اجتماع و موضوع قرن نوزدهمی نسبت فکر و امکان رسیدن به اندیشه درست و "شناخت" آغاز می‌شود

(۲) تاکید بر اهمیت و اصالت عقلانیت و "خرد انسان" و به دنبال آن به مرجعیت علم و تفکر انتقادی، زمینه تکوین جامعه‌شناسی دانش را فراهم می‌نماید.

(۳) با تاثیرپذیری از آموزه نقد بیکنی [و کانتی؟] و نقد افکار کاذب، این دو رویکرد شکل می‌گیرد که خرد انسانی، مصون از اشتباه و خطا نیست و دیگر این که واقعیت (طبیعی و اجتماعی)، ممکن است در ذهن برخی افراد بازتاب نادرست داشته باشد.

(۴) نقد افکاری که ما برای دفاع از منافع و علایق خود یا به مناسبتی تعلق خاطر به عقاید غیرمدلل، از آن‌ها تبعیت می‌کنیم.

(۵) با اهمیت یافتن این اندیشه‌های روشنگر و انسان‌گرایانه، دو موضوع در فضای فکری جامعه‌شناسی معرفت حائز اهمیت می‌شود: یکی ضرورت بنیان‌گذاری "معرفت‌شناسی جامعه‌شناختی" که آزاد از ارزش‌گذاری است؛ و دوم پی‌ریزی "نقد ایدئولوژی" ارزش-گذارانه که این دو امر، قوت گرفتن جریان عقل‌گرایی را به دنبال دارد.

(۶) در برابر این اندیشه عقل‌گرایانه، تفکری غیرعقلایی نیز وجود دارد و در پی آن برخی اندیشمندان بر اثر تعریف نادرستی که از منشاء خرد دارند برای توهم‌ها، پیشداوری‌ها و افکار کهنه، کارکرد مثبت قائل‌اند. در عین حال این اندیشمندان که دنباله‌رو نیچه‌اند باور دارند که دور دنیای کهن به سر آمده و باید حقایق نوینی جایگزین بازگشت به دنیای کهنه شود و در این راه برای ایدئولوژی نقشی روشنگرانه قائل هستند که مانهایم این موضوع را غیرعلمی و شبه روشنگرانه می‌داند.

(۷) به دنبال نقد ایدئولوژی و اهمیت یافتن ضرورت «شناخت»، رویش جامعه‌شناسی دانش از سده نوزدهم آغاز می‌شود. مارکس، دورکیم، و سپس شئلر و مانهایم [در طول سده نوزده و بیست] از پرچم‌داران این جنبش هستند. آشتیانی در این جا پس از تلخیص و نقد رویکردهای جامعه‌شناسی معرفت مارکس، دورکیم و شئلر، رویکرد مانهایم را بیشتر قابل پذیرش می‌داند (آشتیانی، ۱۳۹۶: ۱۹۹-۲۰۴).

در شرحی که نویسنده از رویکرد جامعه‌شناسی دانش مانهایم به‌پیش می‌کشد این نکته محوری مطرح شده که مانهایم میان زندگی (leben) و فکر (denken) نوعی وحدت و یگانگی قائل است و بر همین پایه، جامعه‌شناسی دانش او نتیجه تجربه زیستی وجود و تاریخ زندگی انسان‌هاست (همان: ۲۰۴-۲۰۵). به‌سخن کوتاه، «جامعه‌شناسی دانش مانهایم بیانگر تجربه درونی زیست شده مبنای وجودی‌ای است که پیوسته به انحاء مختلف در تاریخ، تطور و تنوع می‌یابد» (ص. ۲۰۵). در این‌جا، آشتیانی پس از توضیح بنیان‌های شکل‌گیری جامعه‌شناسی دانش، بلافاصله به تشریح محورها و مفاهیم بنیادین جامعه‌شناسی دانش مانهایم به‌طور خاص می‌پردازد.

نخست، مانهایم می‌کوشد تا آگاهی انسان را به‌جای وابستگی به مبانی تئوریک مادی و اقتصادی [زیربنای مارکسیستی]، به اقشار و گروه‌های پدید آورنده آگاهی نسبت دهد (همان: ۲۰۷). افزون بر این، او آگاهی را به «هستی» و وجود فرد در جامعه [پیوند وجودی فکر] معطوف می‌کند. پرسشی که برای مانهایم پیش می‌آید چگونگی «تقدم جامعه بر عقل» [بنیان اندیشیدن] است که چون به رابطه پویای میان عقل و جامعه و تاریخ می‌اندیشد، تقدم را به فلسفه تاریخ احاله می‌کند که اساس آن را یک «مطلق در حال شدن» تشکیل می‌دهد (همان: ۲۰۸).

سپس آشتیانی در پی باورمندی مانهایم به رابطه پویای جامعه، عقل و تاریخ به ادعای مهم او در باره کشف «فیضانی» (emmanation)^(۵) اشاره می‌کند که به زعم مانهایم، آن «مطلق در حال شدن» انجام می‌دهد. و بعد از این نکته، مفاهیم مهم جامعه‌شناسی دانش مانهایم - پرسپکتیویسم (چشم‌اندازگرایی) یا فهم معنای «انات حقیقت»^(۶) از نظرگاه‌های مختلف؛ پیوند وجودی فکر؛ ایدئولوژی و اتوپی؛ و قضیه مطلق در حال شدن توضیح داده شده است (همان).

در قسمت پایانی فصل سوم، آشتیانی به تأثیرپذیری مانهایم از زیمل و عقاید جامعه‌شناسانه او، هگل و رویکرد تاریخ‌گرایی او و فلسفه انتقادی و انسان‌گرایانه کانت و مناسبات فکری مانهایم و ماکس شتار پرداخته و نیز رابطه افکار مانهایم با رویکردهای روان‌شناسی گشتالتی، نمودشناسی یا پدیدارشناسی، و عمل‌گرایی یا پراگماتیسم توضیح داده می‌شود. و سرانجام فصل سوم کتاب که فصلی کوتاه ولی پرمطلب است (و به همین خاطر، تلخیص آن دشواری بیشتری داشت) با بحثی با عنوان فرعی «مانهایم و مارکسیسم» به‌انتهای می‌رسد. جملات پایانی فصل نیز از جهت شناسایی بیشتر کارل مانهایم، شایان توجه است:

... در واپسین تحلیل و تلخیص می‌توان گفت، هرگاه ما عناصری از کانتیانیسم و هگلیانیسم را با مارکسیسم مخلوط سازیم و این ملغمه را با الهامات نمودشناسانه [پدیدارشناسی] توأم کنیم بیشتر به کلیت جهان‌بینی جامعه‌شناسی شناخت مانهایم نزدیک شده‌ایم (آشتیانی، ۱۳۹۶: ۲۴۴).

فصل چهارم کتاب به منظور توضیح بیشتر "مفاهیم، مقولات و اصول اساسی جامعه‌شناسی شناخت مانهایم" تدوین یافته است. آشتیانی در صفحات نخستینی این فصل و پیوند دادن آن با فصل قبلی با بیانی نسبتاً متقدانه می‌نویسد:

نظریات گوناگون مانهایم در باره مسایل و موضوعات مختلف مربوط به جامعه‌شناسی معرفت نیز نه فقط از رنگارنگی خاص ناشی از افکار برگرفته از منابع اندیشه‌ای مختلف - مانند کانتیانیسم، هگلیانیسم، مارکسیسم، پوزیتیویسم، رئالیسم و پراگماتیسم - برخوردارند بلکه این نظریات طبعاً و جبراً علایم آشفتگی‌های التقاطی دوران کوتاه تاریخی پیرامون زندگانی خود مانهایم را (به‌خصوص در مجارستان و سپس در آلمان) نیز بر اندام خود حمل می‌کنند! (آشتیانی، ۱۳۹۶: ۲۴۶).

نویسنده تاکید دارد که هدف اصلی این فصل از کتاب، ژرف‌کاوی بیشتر در طرز رویکرد خود مانهایم به جامعه‌شناسی دانش است و می‌خواهد با مراجعه به انبوه آثار مانهایم پاسخ‌هایی برای سه پرسش زیر بیابد:

۱. ایدئولوژی و اتوبی نزد مانهایم چیست و او چه بحث‌هایی را در این زمینه ارائه داده است؟

۲. مقوله «پیوند وجودی فکر» را مانهایم به چه معنا و مفهومی در جامعه‌شناسی دانش خود طرح نموده و این مقوله چه ارتباطی با مقوله‌های دیگر مانند «پیوند خاستگاهی فکر» و «پیوند علاقه‌ای فکر» دارد؟

۳. جامعه‌شناسی دانش از دیدگاه مانهایم چیست و مسایل و موضوعاتی که او در این رابطه مطرح می‌نماید چیستند؟

آشتیانی پاسخ به پرسش نخست را بیش از همه و به درستی، در کتاب ماندگار ایدئولوژی و اتوبیای مانهایم جست‌وجو می‌کند. کتاب مزبور را می‌توان محصول دوره تاریخی بحران‌زده کنونی و کوششی عقلایی در جهت برطرف ساختن بی‌ارزش‌سازی فکر آدمی و یافتن «مبانی واقعی و عینی» برای آگاهی و معرفت دانست (آشتیانی، ۱۳۹۶: ۲۵۲). این دوران میان دو جنگ جهانی است که به دوران "صلح مسلح" معروف است و جنگ

افروزان انسان‌ستیز به انواع نیرنگ‌ها بر طبل جنگ می‌کوبند و از دل این دوره بحران‌زده، اقتدارگرایان نازی و فاشیست (مثل هیتلر، موسولینی و فرانکو) در اروپا و با شیوه‌های نسبتاً (یا به ظاهر) دموکراتیک به حکومت می‌رسند. مانهایم در کتاب ایدئولوژی و اُتوپیا (آرمان-شناسی و ناکجاآباد)، به تبیین و تشریح نقادانه ایدئولوژی و اُتوپیا می‌پردازد. دکتر تنهایی در جهت تمایز افق فکری مرتبط با ایدئولوژی و اُتوپیا به نکته قابل توجهی اشاره دارد. او با پشتیبانی اندیشمندانی چون لوئیس کوزر (۱۳۳۸) و مارتین روئف (M. Ruef) (۲۰۰۹) توضیح می‌دهد ایدئولوژی (که پیام‌آور نظم و حفظ وضع موجود است) بر گذشته متکی است و اُتوپیا (که پیام‌آور پویایی و تحول است) به آینده نظر دارد (تنهایی، ۱۳۹۱-الف: ۲۶۹-۲۷۷).

به نظر آشتیانی، در آخرین تحلیل می‌توان گفت که علت اصلی توجه مانهایم به «ایدئولوژی و اُتوپیا» - مانند توجه مارکس به مسئله [از خود] بیگانگی در کار آدمی و تکوین کژدیسی و ایدئولوژیک شدن فکر - تامل در نقد و فرایند تکوین خرد و تفکر انسان در تاریخ و جامعه دانست (همان: ۲۶۰). مانهایم پس از تبیین تاریخ‌کاوانه تفکر بشری، متذکر می‌شود که مهم‌ترین وجه اشتراک ایدئولوژی و اُتوپیا این است که هر دو در ما احساس روبه‌رو شدن با «آگاهی کاذب» را ایجاد می‌کنند؛ اصطلاحی که مانهایم آن را دقیقاً از تعریف مارکس در باره ایدئولوژی اقتباس کرده است (همان: ۲۶۶). سپس آشتیانی بحث انواع ایدئولوژی و تضاد بین آن‌ها را به پیش می‌کشد.

آشتیانی با مراجعه به کتاب ایدئولوژی و اُتوپیا، تعریف اُتوپیا را با شرح واژه‌های توپیی (topie) (وضعیت نظم موجود) و اُتوپیی (utopie) (آرزو و آرمان انقلابی فراتر رفتن از وضع نظم موجود) آغاز می‌کند. نویسنده سپس به مفهوم «آگاهی اُتوپیستی اشاره کرده و با ارجاع به مانهایم می‌نویسد وقتی می‌توان از آگاهی عام اُتوپیستی سخن گفت که اُتوپیا تمام طرز دید و شکل تجربه درونی و عمل را فراگیرد و درک دقیق اُتوپیا را می‌توان از تجربه زیستی زمان تاریخی استخراج کرد (همان: ۲۸۶). همچنین مانهایم انواع اُتوپیی را مطرح نموده و به شرح تفکرات یا اُتوپیی «هزاره‌گرایانه شورانگیز»؛ اُتوپیی انسان‌گرایانه - آزاداندیش؛ ایده‌های محافظه‌کارانه؛ و اُتوپیی کمونیستی - سوسیالیستی می‌پردازد (همان: ۲۸۷-۲۹۷). در پایان این قسمت، وجوه مشترک ایدئولوژی و اُتوپیا توضیح داده شده و با شرح مفهوم «آگاهی غلط» و واژگونی و کژدیسی دانش پاسخ به پرسش نخست را به سرانجام می‌رساند.

پرسش دوم متمرکز بر مقوله «پیوند وجودی» فکر و آگاهی است. این مقوله را مارکس با ژرف‌اندیشی مطرح ساخته و مانهایم موضوع پیوند خاستگاهی را به آن افزوده است. آشتیانی در صفحات قبل به اختصار توضیح می‌دهد که پیش‌کسوتان بزرگ جامعه‌شناسی دانش روشن می‌کنند که انسان‌ها نه تنها به‌نحو اجتماعی زیست می‌کنند بلکه بر این نحوه زیست خود آگاهی دارند. این آگاهی اجتماعی همواره بیانگر «پیوند وجودی» (به زبان مارکس) است و این پیوند برحسب ادوار مختلف تاریخی سیر اندیشه انسان و از جهت ارتباط افکار با موقعیت‌ها و گروه‌ها و اقشار و طبقات اجتماعی دارای «پیوند خاستگاهی» (در زبان مانهایم و گورویچ) می‌باشد (آشتیانی، ۱۳۶۹: ۲۵۹). نویسنده در صفحات پایانی کتاب یادآوری می‌کند که در بحث جامعه‌شناسی معرفت مانهایم، یک اندیشه بنیادی که راهنمای اصلی تحقیقات او به‌شمار می‌آید این است که تفکر و دانش، محصول رابطه مجرد بین شناسنده و شناختنی (سوژه و اُبژه) نیست بلکه هر گونه شناختی در فضای اجتماعی معین، تولد و تکوین می‌یابد. این امر همواره «وابسته به علاقه‌مندی» معینی است و این علاقه‌مندی نیز مقید به وضع اجتماعی مشخصی می‌باشد که از «پیوند خاستگاهی» شناسندگان در جامعه نشأت می‌گیرد و خود این «خاستگاه‌ها» در نهایت «وابستگی وجودی فکر» را به «هستی اجتماعی» نشان می‌دهند (همان: ۶۳۵-۶۳۶). بر همین پایه، مانهایم با تأکید بر چگونگی تأثیر «عامل وجودی فرایندهای اجتماعی» بر درون «ساختار آگاهی» و رابطه پیوند خاستگاهی فکر، استدلال می‌کند که مفاهیم، نزد افراد و گروه‌های گوناگون و در زمان‌های مختلف معانی متفاوتی را به‌خود می‌گیرند.

در پرسش سوم، نویسنده می‌کوشد پاسخ دهد که موضوع جامعه‌شناسی معرفت چیست و مسایل و اصول اساسی آن کدامند. آشتیانی با مراجعه به دو اثر مانهایم - جامعه‌شناسی دانش (فصل پایانی کتاب ایدئولوژی و اتوپیا) و مسئله یک جامعه‌شناسی دانش (Das Problem einer Soziologie der Wissens) (۱۹۲۵) - به تعریف جامعه‌شناسی دانش پرداخته است. جامعه‌شناسی دانش، نظام جامعه‌شناسانه‌ای است که کوشش می‌کند نظریه‌ای آموزه-ای (تعلیمی) در باره پیوند وجودی شناخت یا فکر برپا نماید و گسترش دهد و سعی دارد چونان پژوهشی جامعه‌شناختی - تاریخی، این پیوند وجودی را در محتواهای گوناگون شناخت‌های گذشته و حال انسان‌ها نشان دهد و برجسته نماید (آشتیانی، ۱۳۹۶: ۳۲۸). نویسنده تأکید می‌کند که به باور مانهایم، شروع جامعه‌شناسی دانش هدف‌مندانه، از فرد آغاز

نمی‌شود تا مانند فلسفه سرانجام به ارتفاعات «فکر به‌نفسه» صعود کند بلکه جامعه‌شناسی شناخت، فکر و اندیشه را بر مبنای موقعیت انضمامی تاریخی آن در می‌یابد (همان: ۳۳۲).

پس از این مهم، آشتیانی به توضیح سیر تکوین جامعه‌شناسی دانش و تشریح مسایل و معضلاتی که با این رشته علمی آمیخته است می‌پردازد و در پایان فصل، استنتاج‌هایی را به-مثابه وظایف اصلی «جامعه‌شناسی دانش» مطرح می‌نماید. او می‌نویسد نخست آن که هدف اصلی جامعه‌شناسی دانش، یافتن «خاستگاه‌های عقلایی- نظام‌مند افکار» در برهه‌های مختلف تاریخ است. سپس، به‌نظر او نوبت به تحلیل درون‌مان جهان‌بینی‌ها، یعنی وظیفه واقعی جامعه‌شناسی دانش می‌رسد که با پرسش‌های زیر شروع می‌شود:

- کدام «اقشار اجتماعی» در پشت کدام «اقشار عقلانی» [سنخ‌های عقلانی؟] قرار دارند؟

- «اقشار اجتماعی» با افکار خاص خود، چه نقشی در کل فرایند اجتماعی ایفا می‌کنند؟

- چگونه می‌توان و باید «ایده‌ها» را تا سرچشمه جامعه‌شناختی- تاریخی آن‌ها گام به-گام جست‌وجو کرد؟ (همان: ۲۱۶-۲۱۵).

آشتیانی در فصل پنجم کتاب، با عنوان «گفتار پایانی» (Epilog)، ارزیابی و استنتاج‌های نهایی خود از جامعه‌شناسی دانش مانهایم را ارائه می‌دهد. او با همه هم‌دلی‌هایی که با مانهایم دارد در بخش‌های مختلف هر جا لازم دانسته تعارف و مسامحه را کنار گذاشته و از انتقاد به او هم فروگذاری ننموده است. شاید حد اقل در گنجایش کمی این مقاله نباشد که به تلخیص تمام نکاتی بپردازیم که در فصل پایانی کتاب آشتیانی آمده است. با این که در این فصل تقریباً تمامی محورهای فکری مانهایم در جامعه‌شناسی دانش مرور شده تا به انتقادهایی که خود آشتیانی (یا دیگران، مثل آدورنو و هورکهایمر) بر او دارند ذکر شود، هدف نویسنده مقاله پیش رو این است که ضمن بازگویی انتقادهایی که به‌ویژه از سوی آشتیانی بر محورهای فکری عمده‌تر مانهایم شده، به برخی مفاهیم و اندیشه‌هایی نیز که مانهایم مطرح نموده و نتوانستیم آن‌ها را در صفحات قبل بگنجانیم، در این جا همراه با همان نگاه انتقادی نویسنده مزبور، به‌طور خلاصه مرور می‌کنیم.

در صفحه نخست فصل پنجم، این نکته اساسی ذکر شده است که جامعه‌شناسی دانش مانهایم، چیزی بینابینی است. یعنی بین سوسیالیسم و کاپیتالیسم، یا بهتر بگوییم میان مارکسیسم و لیبرالیسم و دموکراتیسم بورژوایی در نوسان است (آشتیانی، ۱۳۶۹: ۴۱۹). نویسنده در این مبحث و در تشریح نقد بالا می‌نویسد خواننده آثار گران‌قدر مانهایم با این

نوسان و انکسار افکار او و به‌ویژه در مسئله «پیوند وجودی فکر» نیز روبه‌رو می‌شود و مشاهده می‌کند که جامعه‌شناس ما در تعیین توانایی‌های جامعه‌شناسی دانش، مثلاً در تشخیص ارزیابی حقیقی یک گزاره (داوری) سخت نوسان دارد. او در آغاز بررسی‌های خود مایل است جامعه‌شناسی شناختی یا معرفت‌شناسی اجتماعی‌ای را پدید آورد که توانا بر تشخیص حقیقت یک گزاره باشد؛ ولی او [یعنی مانهایم] با اعتقاد به «نسبی‌اندیشی معرفت‌شناختی» موقعیت، گزاره‌ها را در ذات خود آن‌ها دچار تناقض می‌کند. زیرا این گزاره‌های نسبی شده، برای به‌دست آوردن ضمانتی که بتواند حتا همین امر نسبی را یقینی سازند خود را سرانجام به دامان مطلق‌ها می‌آویزند! (همان: ۴۲۳)

قضیه «نسبی بودن دانش»، ذهن مانهایم را بسیار درگیر کرده و آن‌گونه که آشتیانی تشخیص می‌دهد با وجودی که مانهایم مفهوم «نسبت» (relation) و نسبت‌گرایی را بر «نسبیت» (relativity) ترجیح می‌دهد ولی ذهن او بین نسبیت‌گرایی [فلسفی] و نسبت‌گرایی [علمی] همچنان در نوسان است (همان: ۴۴۸). آشتیانی در این قسمت پایانی کتاب می‌نویسد: بدیهی است که «تابع پیوند وجودی فکر» بودن و به «موقعیت و علاقمندی وابسته» دانستن اندیشه و «خاصگاهی و دیدگاهی» پنداشتن افکار، طبعاً و جبراً مانهایم را متوجه نسبیت یافتن شناخت‌های انسان‌ها می‌نماید و از این رو برای رهایی از این «نسبیت»، به مفهوم و مقوله «نسبت» روی می‌آورد و آن را حلال مشکلات خود تصور می‌کند (همان: ۴۴۶-۴۴۷). آشتیانی چند بار در کتاب اشاره می‌کند که مانهایم نه می‌خواهد نظر کانت در باره ناشناختنی بودن ذات «شیء به‌نفسه» را بپذیرد و نه اندیشه دیالکتیکی «هم‌بودی تضادها» بین ماهیت و اثر از سوی مارکس و انگلس را مطلوب می‌داند (برای نمونه: آشتیانی، ص. ۴۴۶). بر پایه همین استدلال می‌نویسد:

لذا به‌ناچار راه پرپیچ و خم و به زعم او توأم با ابداع «نسبت» را برمی‌گزیند. بیان مانهایم در این باره این است که همواره حقایق (کمی و خصوصاً کیفی) معینی در جامعه و تاریخ وجود دارند که اساساً تنها می‌توانند به‌گونه «نسبی وجودی»، مفروض و شناخته شوند (آشتیانی، ص. ۴۴۷).

در این جا ممکن است کشاکش بین «نسبت» و «نسبیت» موجب سرگردانی خواننده شود. آشتیانی هنگامی که این بحث را آغاز می‌کند بیشتر آن را کشاکش‌های لفظی می‌داند (ص. ۴۴۷). خلاصه برداشت نویسنده این سطور (هنگامی که مطلب صفحات ۱۲۶-۱۲۷ کتاب ایدئولوژی و اوپای مانهایم و صفحات ۴۴۷-۴۴۸ آشتیانی را پهلوی هم قرار می‌-

دهد) به این نتیجه می‌رسد که این جنگ لفظی، در ترجمه واژه‌های مربوطه پیچیده‌تر شده است. نکته این است که مانهایم در مقایسه دو واژه relationism (که مجیدی و آشتیانی هر دو هم‌نوا با هم، «نسبت‌گرایی» ترجمه کرده‌اند) و relativism (که مجیدی در ترجمه ایدئولوژی و اتوپای مانهایم به «نسبی‌گرایی» و آشتیانی به صورت «نسبیت‌گرایی» ترجمه کرده) این قضیه که چندان هم پیچیده نبوده، پیچیده‌تر شده است. مخلص کلام این که مانهایم واژه نسبت‌گرایی را بر واژه رقیب (خواه نسبی‌گرایی باشد یا نسبیت‌گرایی) ترجیح داده است (برای مطالعه بیشتر ن. ک. ارشاد، ۱۳۹۷).

نکته دیگری که در این فصل با اهمیت تلقی شده و بازخوانی آن در مقاله حاضر (و به‌ویژه برای شناخت بیشتر مانهایم و دیدگاه او) مفید و شاید ضروری می‌نماید موضع‌گیری مانهایم در باره قشر یا گروه روشن‌فکرانی است که با صفت ویژه‌ای (در سخن مانهایم و در زبان آلمانی) نامیده شده که آشتیانی آن‌را به صورت «روشن‌فکران مهتز» (feischwebende intellektuelle) و دیگران و به‌ویژه مجیدی مسامحتاً «روشن‌فکران غیروابسته» ترجمه کرده‌اند. این مفهوم یا مقوله، به‌گفته آشتیانی شاید پایگاه نظری استواری نداشته باشد ولی به لحاظ موقعیت عملی و واقعی آن، اصلی‌ترین پایگاه را در آثار مانهایم احراز کرده است (آشتیانی، ص. ۴۵۳).

آشتیانی برای شناخت بهتر و نقد این مفهوم، به چند نکته اشاره می‌نماید. به‌گفته او، مانهایم مشاهده می‌کند که موضع کلی طبقات و اقشار اجتماعی در نبرد زندگی، جانب‌دارانه است و از این رو افکار آن‌ها ایدئولوژیکی و تحریفی است. بنا براین در سپهر جامعه‌شناسی دانش مانهایم، وجود قشر یا گروهی متفکر در جامعه ضروری است که نه به طبقه‌ای وابسته باشد و نه به مارکس، هگل و کانت و نه به اردوگاه کاپیتالیسم یا سوسیالیسم. طبیعی است که این پی‌جویی شگرف مانهایم باید سرانجام منتهی به یافتن یا ساختن و پرداختن چنین قشری یا گروهی در جوامع گردد. گویی او لازم می‌داند که قشر اجتماعی نامشخصی پا به میدان بگذارد که عامل و کارگزار ایجاد «معرفت‌شناسی نسبت‌گرا» باشد (آشتیانی، ص: ۴۵۴). دیگر این که به‌نظر مانهایم، اگر برای تالیف «چشم‌اندازها» یا دیدگاه‌ها و «تئوری‌ها» و «نسبت‌ها»، نمی‌توان به بدنه عظیم طبقاتی جامعه تکیه کرد طبیعی است که گروه اجتماعی شاخصی را جست‌وجو کند که به‌زعم او برفراز طبقات در پرواز و در آسمان چشم‌اندازها در اهتزاز باشد! آشتیانی نکته چهارمی را هم در همین مایه طرح نموده و بحث خود را بدون انتقادی آشکار، با این بیت گویای مولوی به پایان می‌برد که:

گفتم که یافت می‌نشود، گشته‌ایم ما گفت "آن که یافت می‌نشود" آنم آرزوست!

اما، پرسشی که به ذهن می‌آید این است که آیا مانهایم خودش - حد اقل در پس پشت افکار خودش - از همین قشر روشن‌فکرانی نبود که به شرح وضعیت آن‌ها پرداخته؟ گویی آشتیانی هم به این فکر افتاده است (برای نمونه: آشتیانی، ۱۳۹۶: ۲۴). ذکر نکته چهارم آشتیانی نیز برای شناخت بهتر مانهایم مفید می‌نماید. ولی چون به نظر نویسنده این سطور، سه نکته قبلی با شعر مولولانا بیشتر همخوانی داشت زودتر به پیشواز آن بیت رفیم تا پس از آن نکته چهارم را مرور کنیم. در این قسمت، آشتیانی به درگیری اندیشه مانهایم با رویکرد پراگماتیسم (عمل‌گرایی یا مصلحت‌گرایی) اشاره می‌کند. به نظر می‌رسد پیش از این که گرایش مانهایم به پراگماتیسم و توقع او از قشر روشن‌فکر برای توجیه این گرایش مطرح شود، لازم است با توجه به آموزه‌های مستدل و مستند آشتیانی در فصل‌های اول و سوم این کتاب، به چگونگی شکل‌گیری این گرایش در ذهن مانهایم اشاره شود. آشتیانی در بخشی از فصل سوم کتاب، زیر عنوان فرعی "مانهایم و عمل‌گرایی" (صص. ۲۳۵ - ۲۳۹) به روشنی یادآور می‌شود که مانهایم با مهاجرت به انگلستان و تاثیر پذیری از جو دموکراتیک سنتی آن‌جا و همچنین فضای دانشگاهی، نظر او به رویکرد پراگماتیستی بیش از پیش جلب می‌شود. به‌ویژه این که مانهایم از آغاز تحت تاثیر آموزه کسانی چون لوکاج که در مجارستان آغاز شد و فضایی که باعث شکل‌گیری نطفه مکتب فرانکفورت در المان شد، او در نگرش جامعه‌شناسی دانش خود به اهمیت عمل و نظر به یکسان توجه دارد. اما آشتیانی در فصل اول کتاب یادآوری می‌کند که رخنه گرایش شبه فلسفی پراگماتیستی در جامعه - شناسی و علی‌الخصوص در سپهر جامعه‌شناسی دانش مانهایم، در مجموع به تضعیف مبانی و اصول جامعه‌شناسی دانش او انجامیده است (آشتیانی، ص. ۸۳). او در طرح رابطه گرایش مانهایم به پراگماتیسم و آرمانی که از قشر روشن‌فکر دارد می‌نویسد در این حالت مانهایم به دنبال کارگرانی می‌گردد که شاید بتوانند «مصلحت‌گرایی نفع طلبانه» (پراگما) را چنان در متن واقعیات اجتماعی موجود جاری سازند که جامعه آماده برای پذیرش هر تحول مصلحت طلبانه در حال و آینده شود. و این کارگزاران، کسی جز "روشن‌فکران مهترز" نمی‌توانند باشند! که البته آرزوی مانهایم در یافتن چنین «قشر نسبتاً بی‌طبقه و بی-لنگرگاه» به نتیجه نمی‌رسد.

آشتیانی با همه این انتقادهایی که بر مانهایم دارد براهمیت کار او تردیدی نداشته و با توجه به شرایط رواج بیگانگی و امکان کژدیسی اندیشه، همچنان به ضرورت وجود

دانشی مستقل به‌عنوان جامعه‌شناسی دانش یا معرفت باور و تاکید دارد تا به‌انجام وظایف زیر پردازد:

اولاً، وضع تفکرات واژگونه (مانند ایدئولوژی‌ها و اُتویی‌ها) را روشن سازد؛ ثانیاً، علل وجودی اجتماعی و تاریخی این گونه کژدیسی‌های فکری را مشخص کند؛ ثالثاً، خود جامعه‌شناسی دانش را به‌عنوان قاضی ناظر بر تشخیص علمی این اشتباه-پذیری فکری از ارتکاب به آرمان‌شناسی و از گرایش به اندیشه‌ی خاصی باز دارد و مصون سازد؛

رابعاً، و سرانجام راه‌ها و جوهی را مشخص نماید که از طریق آن‌ها می‌توان بر اساس انتخاب معیارهای درست، اندیشه انسان را از غلتیدن به دامان ایدئولوژی‌ها و اُتویی‌ها بازداشت (آشتیانی، ۱۳۹۶: ۴۲۸).

۱.۳ بررسی نقاط قوت و ضعف اثر

پیش از این در باره سودمندی کتاب جامعه‌شناسی شناخت کارل مانهایم، تالیف منوچهر آشتیانی اشاره شد. نویسنده این سطور از علم و اخلاق آشتیانی بسیار آموختنی‌ها را فراگرفت. زبان فاخر و صمیمی نام‌برده و نیز تسلط ایشان بر موضوع بحث، آن‌چنان است که ناقدِ خود را ناگزیر به انصاف و فروتنی علمی می‌کند. او که بیش از بسیاری از دانش-پژوهان با دنیای فکری مانهایم آشنا شده و شاید اکثر نوشته‌های او را به زبان اصلی خوانده و برای تهیه پایان‌نامه دکتری خود، با آثار مانهایم زندگی کرده است چاره‌ای جز فروتنی برای نویسنده ناقد این سطور باقی نمی‌گذارد. شاید این ادعا خیلی نابه‌جا نباشد که گفته شود در شناسایی مانهایم و آثار او به‌طور خاص و در شاخه مهم جامعه‌شناسی دانش به‌طور عام، کمتر کسی را در فضای آکادمیک خودمان، صالح‌تر و شایسته‌تر از آشتیانی داشته باشیم. نام‌برده در مطالعه کارهای کارل مانهایم کوشش فراوان نموده و نخستین درسی که به خواننده می‌دهد این که تحقیق علمی با سهل‌انگاری و مسامحه‌کاری سازگار نیست. او درباره تدوین این کتاب - و به‌طور ویژه برای تهیه فصل چهارم - می‌نویسد:

شارح این گفتار به‌منظور حفظ وحدت کلی افکار مانهایم در سپهر جامعه‌شناسی شناخت کوشیده است تا از تمام قسمت‌های گاه پراکنده اندیشه‌های این جامعه‌شناس بزرگ در آثار گوناگون او گزینش جمع‌کننده‌ای را به عمل آورده و فشرده این انتخاب را برابر دید خواننده بگذارد (آشتیانی، ص. ۳۲۷).

همان‌گونه که اشاره شد آشتیانی در جای جای کتاب، ضمن احترام ژرف و عالمانه‌ای که به مانهایم ابراز می‌دارد از نقد بنیادی گفته‌های او نیز چشم‌پوشی نمی‌کند. او به روشنی اعلام می‌کند که افکار مانهایم از یک سو خلاق و پویاست و از سوی دیگر پراکنده و متشتت (برای نمونه، آشتیانی، ص. ۴۲۴ و ۴۷۰).

بنابراین، در باره نقاط ضعف محتوایی این اثر، حرف مهمی برای گفتن نداریم اما از جهت لغزش‌های نوشتاری و شکلی در کتاب «جامعه‌شناسی شناخت کارل مانهایم» اثر استاد آشتیانی نمی‌توان بی تفاوت از کنار آن‌ها گذشت. در این جا نخست به برخی لغزش‌های نوشتاری اشاره می‌شود.

به نظر می‌رسد این کتاب مهم و ویرایشگر دقیقی نداشته و گویی پس از تایپ هم بازخوانی نشده است. برای نمونه در صفحه ۶۲، کلمه فارسی «ستبر» به اشتباه «ساطر» ثبت شده. غیر از این نمونه، موارد دیگری از این دست، هرچند اندک وجود دارد که لازم است برطرف شود. همچنین، ترکیب «ارگان جدید» (ص. ۴۹۳، مرجع شماره ۱۴۵) از آثار فرانسیس بیکن، شاید «ارغنون جدید» باشد. در صفحه ۵۰ در نیمه دوم صفحه، واژه مهم دیالکتیک، «دیالکتیک» ثبت شده و نیز در سطر پایانی صفحه ۲۲۴ ترکیب «دیالکتیک مختفی» در اثر اشتباه یا لغزش نوشتاری، «دیالکتیک مختضی» تایپ شده است. دانشجوی جوان ممکن است نفهمیدن کلمه «مختضی» را (برای نمونه) دال بر کم‌سوادی خودش تصور کند و موجب بدفهمی بیشتر شود. به‌ویژه این که با وجود نثر فاخر و محکم نویسنده، گاهی هم کلمات عربی دشوارفهم، مثل «متعمن معنا» (ص. ۴۵) که در صفحات بعد هم چند بار تکرار شده و کلمات دیگری از همین قبیل به کار گرفته شده که کار خواندن کتاب را دشوارنموده و ممکن است خواننده فکر کند کلمه «مختضی» هم از کلمات نامانوس و دیرفهم عربی است و برای پوشیده نگه داشتن ضعف خود، نافهمیده از آن بگذرد. برخی اشتباه‌های تایپی دیگر، مانند «مختصان» (به جای متخصصان) در متن آمده که خواننده کتاب باید سهل‌انگاری ناشر را جبران کند! نکته دیگر این که در این اثر به خاطر وسواس نویسنده محترم، گاهی نشانه‌گذاری‌هایی در متن آمده است که برخی از آن‌ها نه فقط زائد بلکه محل فهم مطلب هستند (برای نمونه ص. ۱۶۴، سطر ۲۱). لازم به گفتن نیست که نوشتن ویرگول گاهی برای فهم بهتر مطلب، کاری ضروری است ولی تشخیص جا و لزوم نوشتن آن کار تخصصی ویرایشگر است که به نظر می‌رسد این اثر یا ویرایشگر نداشته یا کسی جرات و توان ویرایش این اثر را نداشته!

و اما از جهت شکلی، اشکال‌های این اثر بیش از لغزش‌های شیوه نوشتاری است. نخست این که طرح روی جلد کتاب بسیار سهل‌انگارانه است و هیچ مناسبتی با عنوان و موضوع کتاب ندارد. شگفتا که عنوان موسسه انتشاراتی، در اوج صفحه آمده و در پایین، عنوان کتاب و نام نویسنده! و جالب‌تر این که برای حرف «ج» در عنوان «جامعه‌شناسی شناخت»، یک نقطه بسیار بزرگ گذاشته شده که معنای این کار برای من معلوم نیست. و اما در متن کتاب، آشفتگی تقسیم‌بندی‌ها و بی‌قاعدگی ریز و درشت نوشتن عنوان‌های فرعی به حدی است که به نظر می‌رسد از یک سو بر نویسنده کتاب جفا رفته و از سوی دیگر خواننده را واقعاً آزار می‌دهد! این اثر سرشار از مطالب مربوط به موضوع بحث است و عنوان‌بندی‌ها و درشت و ریز نوشتن عنوان‌های فرعی و فرعی‌تر و تفکیک روشمند آن‌ها، کاری ضروری و در عین حال ساده بوده است. اشاره می‌شود که به‌خاطر فراوانی مطلب، خلاصه‌نویسی کتاب در این مقاله بسیار مشکل بود و با وجودی که تلخیص فصول، بخش بزرگی از این نوشته را به خود تخصیص داده، به‌نظر نویسنده این سطور، هنوز مطالب زیادی در این کتاب وجود داشت که ناگزیر از ذکر آن‌ها خودداری شده است. برای چنین اثری، تقسیم‌بندی‌های شکلی، مانند در نظر گرفتن عنوان‌ها (تیترها)ی فرعی و ریزتر نوشتن آن‌ها، شماره گذاری یا کدگذاری بخش‌های فرعی و یا جدا کردن به‌قاعدگی آن‌ها به‌وسیله علامت گذاری‌هایی مانند ستاره و دایره و غیره برای درک مطلب بسیار مهم است که این رویه در اثر حاضر بسیار «سرسری» به‌کار گرفته شده است. به‌عنوان نمونه، به یک مورد اشاره می‌شود. از صفحه ۹۴ تا ۱۶۳ مطالبی مفصل به‌منزله «تفرجی در آثار و سخن‌پردازی‌های مانهایم» در ۱۳ قسمت آمده است. صرف‌نظر از این که عناوین فرعی با شماره‌گذاری زیر عنوان‌ها، چندان به‌قاعده نیست ولی پی‌گیری این بخش‌ها تا قسمت شماره ۹ با عنوان کنسرواتیسیم (ص. ۱۳۳) مشکلی ندارد ولی عنوان فرعی بلافاصله پس از آن که در صفحه ۱۴۰ (پرسپکتیویسم) آمده و سپس عنوان فرعی بعدتر (جامعه‌شناسی شناخت، ص. ۱۴۷) هر دو بدون شماره‌گذاری آمده و در صفحه ۱۴۹ عنوان فرعی «رقابت در امور عقلانی» با شماره گذاری ۱۱ ثبت شده که درشتی خط در همه این عنوان‌ها یکسان است (یعنی هم‌تراز مفاهیم و ایده‌های مانهایم در یک تراز قرار دارند) ولی معلوم نیست چرا دو عنوان پرسپکتیویسم و جامعه‌شناسی شناخت، بدون شماره‌گذاری آمده و در واقع دنباله شماره گذاری‌های فرعی به هم خورده و به همین دلیل در فهرست کتاب که طبق معمول در صفحات آغازین گنجانده شده، آن ۹ قسمت اول که شماره‌گذاری آن از دست بیرون نرفته

در فهرست وارد شده ولی چهار قسمت بعدی که شماره گذاری به هم خورده، در فهرست نیامده است. در فصل چهارم، از صفحه ۳۲۷ تا ۴۱۷، «ایستگاه‌های فکری» مانهایم با تقسیم‌بندی پنجگانه الف/ب/پ/ت/و ث به‌طور خلاصه فهرست شده و سپس به ترتیب و با ذکر مجدد حروف فهرست، هر کدام در چند صفحه و با عنوان‌های فرعی و فرعی‌تر توضیح داده شده. خواننده می‌تواند تا قسمت (پ در صفحه ۳۳۴) را دنبال کند ولی شاید در اثر فراوانی و تراکم مطلب، گویی قسمت (ت) و (ث) گم شده و باقی‌مانده فصل که با تقسیم‌بندی‌های متفاوت (گاه با حروف لاتین و گاه با ستاره‌گذاری و مانند آن) به دنبال هم آمده، نظم آن را ندارد که به فهم خواننده کمک کند. این آشفتگی شکلی، ممکن است خواننده را از همراهی با ذهن پربار آشتیانی برای آشنایی بیشتر با «ایستگاه‌های فکری» مانهایم باز دارد.

در این جا بد نیست گفته شود که یکی از مباحث مجادله‌برانگیز مانهایم کاربرد واژه نسبت‌گرایی و اجتناب او از واژه نسبی‌گرایی یا به‌گفته مانهایم نسبت‌گرایی است. او به-پیروی از آموزه‌های لوکاج و مارکس، فرایند اندیشه‌ورزی انسان را تابع وضعیت و موقعیت تاریخی-اجتماعی معینی می‌داند که فرد در آن وضعیت وجودی قرار دارد و آشتیانی وجه خاص آن را «پیوند وجودی فکر» یا پیوند خاستگاهی تفکر نام می‌برد. مانهایم بر همین اساس، رویکرد «چشم‌اندازگرایی» خود را مطرح کرده و همواره به آن متوسل می‌شد (برای نمونه: Kettler and Meja, 2003: 100). خلاصه نظر مانهایم این بود که چگونگی اندیشه-ورزی (دیدن، درک کردن و معنا کردن) واقعیت از سوی فرد، وابسته به خاستگاه (یا وضعیت) اجتماعی و پیوند وجودی او دارد و برای بیان این امر از واژه نسبت‌گرایی (تناسب اندیشه با وضعیت اجتماعی یا تبعیت آگاهی اجتماعی از وجود اجتماعی فرد) استفاده نموده است. این نکته را آشتیانی به‌طور مفصل به بحث کشیده (صص. ۴۴۶-۴۵۰) و مفهوم نسبت‌گرایی و نسبی‌گرایی (یا نسبت‌گرایی) را از یک مایه دانسته و استدلال مانهایم را به نقد بنیادی کشیده است. در حالی که به نظر می‌رسد هدف مانهایم نکته روشنی بوده. در باره استفاده از واژه «نسبت‌گرایی» هم به روشنی می‌نویسد:

نسبت دادن (Relating) ایده‌ها [عقاید، در ترجمه مجیدی] فردی به ساختار کلی یک زمینه تاریخی-اجتماعی معین را نباید با نسبی‌گرایی فلسفی، که منکر اعتبار هرگونه معیار و وجود نظم در جهان است اشتباه گرفت. ... درست به همین نحو در مورد بحث‌ها و گفت-

وگوهای ما نیز روش «نسبت‌گرایی» به کار برده می‌شود نه «نسبی‌گرایی» به معنی رهایی از هرگونه قید و بند. (مانهایم، ۱۳۸۰: ۳۶۲ و Mannheim. 1976: 254).

به این ترتیب، به نظر می‌رسد مانهایم این تفکیک واژه‌ای (یا به‌گفته آشتیانی، جنگ لفظی) را برای تحکیم استقلال علمی جامعه‌شناسی دانش و فاصله دادن آن از مباحث صرفاً ذهنی و فلسفی بوده نه چیز دیگر. این که آیا مانهایم راه درستی رفته و موفق بوده یا خیر بحث دیگری است. در صورتی که آشتیانی در نقد نظر مانهایم، بیشتر به مباحث فلسفی گرایش داشته است.

نویسنده این سطور در طرح نکته بالا هدف دیگری نیز داشته است و آن یادآوری عنوان «جامعه‌شناسی دانش» یا معرفت، به جای «جامعه‌شناسی شناخت» است که این نکته در قسمت بعدی بیشتر باز شده است. به نظر می‌رسد واژه «شناخت»، بیشتر خصصت ذهنی و فلسفی دارد و در فضای ادراکی علم، واژه «دانش» مناسب‌تر است و در همین باره است که نویسنده، در متن مقاله پرسش خود از استاد آشتیانی را طرح نموده است. زیرا نمی‌تواند بپذیرد که آشتیانی عنوان «جامعه‌شناسی شناخت» را صرفاً از ترجمه دکتر فریبرز مجیدی تقلید کرده بلکه این عنوان نیمه فلسفی برای آشتیانی ترجیح بیشتری داشته و با این ترجیح آیا از منظور مانهایم دور نشده است؟

۴. نتیجه‌گیری

نخستین نکته بحث تفاوت دو عنوان «جامعه‌شناسی شناخت» و «جامعه‌شناسی دانش» است. قابل توجه این که دو منبع مهم در این باره، یکی همان کتاب «ایدئولوژی و اتوپیا»ی مانهایم و دیگری «ساخت اجتماعی واقعیت» اثر پیتر برگر و توماس لوکمان است. مهم این که عبارت «جامعه‌شناسی شناخت» موضوع محوری عنوان فرعی هر دو اثر را تشکیل داده و هر دو اثر ترجمه آقای دکتر فریبرز مجیدی است. این دو کتاب که از انگلیسی به فارسی ترجمه شده، عبارت sociology of knowledge را در عنوان فرعی خود حمل می‌کنند که مترجم محترم آن را به صورت «جامعه‌شناسی شناخت» ترجمه کرده و همین معادل‌سازی مورد استقبال استاد آشتیانی نیز قرار گرفته است. تا حدی که نویسنده این سطور می‌داند واژه cognition از سوی کسانی مانند آشوری، آریان‌پور، سعید نفیسی (در دیکسیونر فرانسوی به فارسی) و حیم (در فرهنگ بزرگ یا لغت‌نامه انگلیسی به فارسی) به صورت «شناخت» و قوه شناخت و ادیب‌سلطانی به نیروی شناخت ترجمه کرده و knowledge را

عموم این‌ها «دانش» یا معرفت ترجمه کرده‌اند. قابل توجه این که در دیکشناری-دایره المعارف آکسفورد (Oxford Advanced Learner's Encyclopedia - dictionary) (1993) در تعریف واژه cognition (اگر آن را شناخت ترجمه کنیم) می‌نویسد، شناخت، عمل یا فرایندی است که به وسیله آن دانش به دست می‌آید. بنا براین، مناسبت بین شناخت و دانش تا حدودی روشن است و به همین دلیل به نظر می‌رسد عنوان جامعه‌شناسی دانش یا معرفت، قابل توجه‌تر از معادل‌های دیگر است. لازم به یادآوری است که هر دو اثری که در آغاز این قسمت به آن‌ها اشاره شد و هر دو عنوان فرعی sociology of knowledge را با خود دارند توسط فریبرز مجیدی به فارسی ترجمه و عنوان فرعی «جامعه‌شناسی شناخت» روی جلد نسخه فارسی هر دو اثر ثبت شده است و شاید از این‌جا عنوان «جامعه‌شناسی شناخت» به دانشوران معرفی گردیده است. این که آیا نقدی بر مترجم نام‌برده وارد است یا نه به این نوشتار ربطی ندارد. بی تردید ایشان، حد اقل بیش از نگارنده این سطور می‌دانند که اگر دو واژه «شناخت» و «دانش» (هر دو فارسی ناب) یا معرفت در گفتار عمومی ما، به-اصطلاح «مترادف» و هم‌معنا هستند در این بحث تخصصی باید حوزه مفهومی و معنایی آن‌ها مشخص و از هم تفکیک شوند چنان‌که تعریف لغت‌نامه آکسفورد به‌گونه‌ای آن‌ها را تفکیک نموده است. در هر صورت به نظر می‌رسد معادل «جامعه‌شناسی دانش» یا «جامعه‌شناسی معرفت» موجه‌تر و شاید درست‌تر از جامعه‌شناسی شناخت باشد.

و اما در کتاب آشتیانی یک هدف ویژه و یک هدف کلی دنبال شد و چندان نابه‌جا نیست که نویسنده این سطور هم در این نوشتار، همین دو هدف را دنبال کرده باشد. از جهت کمی، بخش عمده صفحات مقاله به مرور و بازشناسی دیدگاه و جایگاه کارل مانهایم در قلمرو «جامعه‌شناسی شناخت»، یعنی رسیدن به هدف ویژه این مطالعه صرف شد. چنان‌که آشتیانی نیز بیشترین صفحات کتاب (فصل دوم و چهارم) را صرف رسیدن به همین هدف نموده است. در مقاله حاضر در تلخیص فصل‌های دوم و چهارم کتاب، کوشش شد تا به این هدف نزدیک شویم.

در ارتباط با هدف کلی، آشتیانی در لابه‌لای صفحات و بخش‌های مختلف کتاب خود، در باره چیستی و اهمیت جامعه‌شناسی شناخت، به عنوان یکی از مهم‌ترین شاخه‌های جامعه‌شناسی عمومی توجه و تاکید نموده است، که این هدف کلی این نوشتار کنونی نیز بوده است. بد نیست در این بخش نتیجه‌گیری اشاره شود که مانهایم رابطه پویای میان اندیشه و عمل، یا میان عقل (خرد/دانش) و جامعه و تاریخ را محور بنیادی مباحث جامعه-

شناسی دانش می‌داند. مانهایم می‌نویسد، جامعه‌شناسی دانش که یکی از جوان‌ترین شاخه‌های جامعه‌شناسی است می‌خواهد از لحاظ نظری، ارتباط میان دانش و وجود (existence) [اجتماعی] را تحلیل کند و به‌منزله پژوهشی تاریخی - جامعه‌شناختی، به‌شکل‌هایی توجه دارد که این ارتباط در بستر توسعه فکر بشری به‌خود می‌گیرد.

آشتیانی، علاوه بر تامل ویژه در جامعه‌شناسی شناخت کارل مانهایم، نسبت به دیدگاه دیگر بنیان‌گذاران این شاخه دانش بی‌توجه نبوده است. کتاب‌های "کارل مارکس و جامعه‌شناسی شناخت" (۱۳۹۶، چاپ دوم)، "ماکس وبر: جامعه‌شناسی شناخت" (۱۳۹۳، چاپ دوم) و "جامعه‌شناسی شناخت ماکس شتتر" (۱۳۸۳) از جمله آثار مهم انتشار یافته این نویسنده است. هرچند این آثار آشتیانی (و همچنین کتاب «ایدئولوژی و اتوپیا» اثر مانهایم، ترجمه فریبرز مجیدی) در حوزه جامعه‌شناسی دانش، منابعی غنی و معتبر هستند. در این سطور پایانی و با توجه به هدف کلی این مطالعه، بد نیست اشاره‌ای به نظر برگر و لوکمان در باره قلمرو جامعه‌شناسی دانش در مقایسه با مانهایم بشود. اگر پرسش بنیادی مانهایم در باره موضوع جامعه‌شناسی دانش، این بود که انسان چگونه می‌اندیشد و روشنفکر چگونه می‌تواند کارگزار اصلی اندیشه‌ورزی در جامعه شود؛ برای برگر و لوکمان (در کتاب ساخت/اجتماعی واقعیت) پرسش این است که انسان چگونه جهان اجتماعی را می‌فهمد و دیگران را چگونه درک می‌کند؟ (برگر و لوکمان، ۱۳۷۵: ۱۷۸). نویسندگان کتاب مزبور به تحلیل فرایند دو مرحله‌ای اجتماعی شدن یا پرورش اجتماعی پرداخته و در آن به «توزیع دانش در جامعه» اشاره می‌کنند که می‌تواند یکی از موضوع‌های زمینه‌ای جامعه‌شناسی معرفت یا دانش است. آن‌ها در همین زمینه، به بحث در باره درک [یا برساخت] واقعیت و درونی کردن آن و ساختار اجتماعی، به موضوع هویت‌یابی فرد در جامعه و روند گسترش دانش او می‌پردازند. صرف‌نظر از فضای فکری و نظری ذهن آن‌ها که از جهت تاریخی - اجتماعی با مانهایم (و نیز آشتیانی) متفاوت بوده، مشاهده می‌شود که حوزه‌ای عام‌تر و موجه‌تر برای جامعه‌شناسی دانش یا معرفت قائل هستند.

به نظر می‌رسد این مطالعات تطبیقی، می‌تواند در توسعه و بلوغ این رشته مهم جامعه‌شناسی کمک نماید. با این‌همه در این زمینه و در مقایسه با منابع موجود در سایر شاخه‌های جامعه‌شناسی، در حوزه جامعه‌شناسی دانش یا معرفت نیاز به پژوهش‌های تجربی و نظری بیشتری داریم و به روشنی می‌فهمیم که با وجود اهمیت زیادی که این رشته دارد هنوز با

کمبود منابع روبه‌رو هستیم. از این رو ضرورت بازاندیشی در این حوزه بنیادی جامعه‌شناسی احساس می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

۱. اشاره می‌شود هنگامی که این مقاله در فرایند داوری قرار داشت، زنده‌یاد استاد آشتیانی، پس از چند ماه بیماری در مهرماه ۱۳۹۹ درگذشت.
۲. شاید عنوان «جامعه‌شناسی معرفت» یا «جامعه‌شناسی دانش» از جامعه‌شناسی شناخت مناسب‌تر باشد؛ دلیل آن هم در صفحات پایانی مقاله ارائه شده. به همین خاطر، پس از این در مطالبی که در پی می‌آید، بیشتر از عنوان جامعه‌شناسی دانش یا معرفت استفاده می‌شود مگر در موارد استثنایی، مثلاً در نقل قول‌های مستقیم.
۳. البته منوچهر آشتیانی، علاوه بر کاب حاضر آثار دیگری در این حوزه تالیف کرده‌است. علاوه بر آن، کتاب «ایدئولوژی و اتوپیا» اثر مانهایم، کتاب پرمراجعه «ساخت اجتماعی واقعیت» اثر برگر و لوکمان (هر دو ترجمه فریرز مجیدی) و همچنین «جامعه‌شناسی معرفت یا معرفت‌شناسی نظریه» تالیف حسین ابوالحسن تنهایی را می‌توان در این حوزه ذکر کرد. نیز اثر ترجمه شده از مولکی و اثر تالیفی - ترجمه‌ای محمد توکل را می‌توان در همین مجموعه برشمرد هرچند دو اثر اخیر تلفیقی از جامعه‌شناسی معرفت و علم هستند.
۴. historicism و نه historicism .
۵. آشتیانی در همین جا از موضع نقد، اشاره می‌کند که بعید است مانهایم بتواند کشف این فیضان مطلق در حال شدن را تبیین نماید (ص. ۲۲۰۸).
۶. به کلام آشتیانی

کتاب‌نامه

- آشتیانی، م (۱۳۹۶). جامعه‌شناسی شناخت کارل مانهایم. ج ۲، تهران: قطره.
- ارشاد، ف (۱۳۹۷) «بررسی و ارزیابی کتاب ایدئولوژی و اتوپیا: مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی شناخت»، مجله پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال هجدهم، شماره ۱۲، اسفند ۱۳۹۷.
- برگر، پ. و لوکمان، ت (۱۳۷۵). ساخت اجتماعی واقعیت: رساله‌ای در جامعه‌شناسی شناخت، ترجمه فریرز مجیدی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- تنهایی، ح. ا (۱۳۹۱ - الف). بازشناسی تحلیلی نظریه‌های مدرن جامعه‌شناسی در مدرنیته در گذار، تهران: نشر علم.

بررسی و ارزیابی کتاب جامعه‌شناسی شناخت کارل مانهایم (فرهنگ ارشاد) ۲۷

تنهایی، ح. ۱ (۱۳۹۱ - ب). جامعه‌شناسی معفت یا معرفت‌شناسی نظری، تهران: نشر بهمن برنا.
کوزر، ل (۱۳۳۸) زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، انتشارات علمی.
مانهایم، ک. (۱۳۸۰) ایدئولوژی و اتوپیا: مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی شناخت، ترجمه فریبرز مجیدی،
تهران: انتشارات سمت.

Kettler, D. and Meja, V. (2003) "Karl Mannheim and the Sociology of Knowledge", in: G. Ritzer and B. smart (2003) Handbook of Social Theory, sage pubs. Pp. 100- 111.

Mannheim, K. (1976) *Ideology and Utopia: An introduction to the sociology of knowledge*,
Rutledge & Kegan Paul.

